

نوالی بنادر

شاهها ، قسم به پرچم ایران

بگذشته جور از حدّ و میزان

ویران شده بنادر ازیرلک

آباد گشته جنّت تهران

آبادی عدن شده از کف

تا ساحت عدن شده اوشان

بر باد رفته لنگه و دیلم

تجربش گشته روضه رضوان

شاهنشها خدای نیارد

روز قصاص و کیفر و دیوان

این نیست از عدالت و انصاف

این نیست طبق گفته یزدان

مشتی ز اهل خانه گرسنه

جویا زباله را پی ستخوان

مشتی کنار خوان مطمئن

مستانه در تهوع و غثیان

اینان چرا چو خار به گلخن

آنان چرا چو گل به گلستان

آن گرم رقص رینگ "جولی بویز"

این هم نوالی ناللا غمّان

این سر سپرده در ره میهن

آن جان به سیم ساق غزالان

آن را لب است بر لب جانان

این را دگر رسیده به لب جان

چوگان عزم دست کسی ده

کاو گوی دیده باشد و میدان

باید وزیر گرسنه مردم

داند چگونه پخته شود نان

باید وکیل برهنه مردم

آگه بود ز سوز زمستان

اینان که غرق نعمت و نازند

در کاخ های رفته به کیوان

کی آگهند، کیست گرسنه

کی واقفند از غم عریان

گر آگه اند از چه نه بخشند

این وضع شوم را سروسامان

نی، نی نه واقفند و نه آگاه

زین وضع رِقَّت آور و حرمان